

کافه نشینی مدیران

برای یک تفریح و در یک صورت پا بر جا و ثابت پیش نرفته، چه بسا تقدیر، سواری را از عرش به فرش و چه حکمتی که پیاده و خسته را بر اوج کشانده، اما سرانجام، همان بوده که مولانا فرموده است:

نردبان این جهان ما و منی است

عاقبت این نردبان افتادنی است

لاجرم هر کس که بالاتر نشست

استخوانش سخت تر خواهد شکست

در واقع، جامعه پیش کسوت مدیریت کشور، امروز سرشار از نعمت «دوستان خاطره» و «یاران زندگی» است که پیوستگی و دلبستگی آنها وابسته به فراز و فرود های تشستن بر مسند نبوده و نیست، آنها به خوبی می دانند که طی کردن شرایط سخت برای پیمودن ناهمواری ها، همیشه یا هزینه همت کردن در مهربانی ها و بقای دوستی ها پایدار و ماندگار مانده است. چه یاران و دوستان در صدر باشند و چه در ذیل، البته جز این هم از مدعیان «پیش کسوت مدیریت» انتظاری خلاف است و ناگوار.

به نظر می رسد باید دوباره از کوچه باغ های خاطرات عبور کرد و زیبایی ها را به یاد آورد و دوستی ها را نشانه گرفت و با دست گل امیدواری به پیشباز مدیران پیش کسوتی رفت که نعمه و تجوای طرب انگیز خدمت عاشقانه و خالصانه آنها در جای جای این مرز و بوم نواخته شده و سادایی و طراوت آنها وقف ملت فهیمی شده است که برای موسیبدی و روسفیدی آنها ارزش قائل است. باید در محضر آنان چهار زانو نشست و به گفته هایشان گوش داد و آن را سینه به سینه نقل کرد، تا سرمایه ای که به جان خریده اند، را، به قیمت واقعی به آیندگان بسانند.

ما از این پس این صفحه را به «کافه نشینی» مدیران اختصاص می دهیم، تا نقطه آغازی باشد برای آشنایی مدیران فهیم و مگرنسنگ با فرهنگ کافه نشینی که سابقه ای از زمان سقراط تا به امروز را در تمدن بشری یدک می کشد. و بسیاری را شیفته خود ساخته است، شاید مدیران پیش کسوت و بهتر اینکه همه مدیران، اهل «کافه» و «کافه نشینی» شوند و از وادی «خلوت گزینی» بیرون بیایند و همچنان از عطر طراوت و سادایی و آبادانی که در قالب گپ و گفت و گو با هم در میان می گذارند، لذت ببرند و ثمره تلاش ها و کوشش های خود را با یکدیگر به شراکت بگذارند. /

مدیران عموماً اهل «کافه» و «کافه نشینی» نیستند و بعضاً با تعریف این مفاهیم نیز بیگانه اند، سری در خود دارند و سزی در دل، اما همیشه اهل دوست داشتن و دوستی گردیدن بوده اند، موهبتی که همواره و در طول زندگی همراه آنها بوده و هست. گاهی آن را از کسی دریافت کرده اند و گاهی آن را به کسی پرداخت کرده اند. در هر حال ضرر نکرده اند. دوست داشتن یکدیگر داد و ستدی است که هر دو سرش سود بوده است و یا به اصطلاح خودشان مدیران بازی «وین، وین».

مدیران هم مثل همه افراد، دوستان خاطره هستند و بعضاً خاطره ساز، اما پاتوقی ندارند که آن را بازگو کنند. لیکن زندگی شان همچنان بر مدار زاد و ولد دوستی ها استوار و پایرجاست. برخی دوستان خاطره یکدیگرند که در خلوت از هم یاد می کنند و بعضی یاران زندگی که در محضر، باز هم فرقی نمی کند. اصل این است که دوستی کار خودش را می کند و هر دو سر برنده دارد.

مدیرانی که مرزهای ۵۰ و ۶۰ سالگی و بیشتر را در تور دیده اند، با فراز و فرودهای این دوستی ها آشنا هستند و «دوستان خاطره» و «یاران زندگی» زیادی را تجربه کرده و به خوبی به ارزش یکایک آنها واقف اند و همچون گوهر گرانبهایی که در صدف خوشی ها و ناخوشی ها و موفقیت ها و ناکامی ها در طی سالیان دراز سفته و به زبور محبت آراسته و امروز در دل هم جا گرفته اند. صندوقچه هایی دارند که با مهر و محبت و دوستی مهر و موم شده اند و مروراید زندگی این موسیبدان رو سفید را در خود ذخیره کرده اند.

دیگران وقتی که احوالات گذشته را مرور می کنند، تگفتی هایی را نشان می دهند که از بازیگوشی های دوران کودکی و نوجوانی، سرگرمی های جوانی و کوشش ها و تلاش های میانسال، همه و همه را در بر می گیرد و افتادگی های دوران پیری را به فراموشی می سپرند. احوالاتی که افسانه عمرشان را شکل داده و خود مملو از قصه ها و ماجراهای تلخ و شیرینی است که در کوچه باغ های ذهن آنان جا خوش کرده است. وقتی لب به سخن می گشایند به راحتی می توان قهמיד که همه چیز هم به خوبی و خوشی سپری شده و آن گونه که می خواسته اند به سامان ترسیده، اما چون جنس آدمی زیبا پسند است و آرامش را دوست دارد و از ناملایمات و فرسودگی ها بیزار است، سعی می کند، آنها را را که زیباست، بیان کند. از قدیم هم گفته اند که جنس آدمی از اندوه و غم نیست، ماوای عشق است. دلی که لبریز از عشق شد، از رذایل و فرسودگی ها خالی می شود. قوی می ماند و آن وقت همه چیز در او زیبا می شود، همانگونه که طبع آدمی می طلبد.

اما خاطره های مدیران، از این قماش نیستند. دلشان می خواهد بارها و بارها متولد شوند و آنها را از درون کوره راه های دور و نزدیک ذهنشان بیرون بیاورند و بازگو کنند، یا همه جزئیات و به همان صورت که بوده و هستند، چه شیرین، چه تلخ، چه زیبا و چه زشت، چه شادی آور و چه غم انگیز، آنها دوست دارند حقیقت و واقعیت های عمر خود را نمایان کنند تا سینه به سینه به نسل بعدی منتقل شود. چون خوب می دانند، دفن گوهر ارزشمند تجربه ها در خاک ذهن، زینده عقلانیت مدیران نیست.

در دنیای ذهنی مدیران، این رسم شناخته شده ای است که برخی از دوستان و یاران در زمان هایی کم یا زیاد بر توسن راهوار سوار و برخی پای در رکاب و بعضی دست بر فتراک اسب و گروهی نیم نشسته بر زین و جمعی نیز خسته و از زین افتاده، کاروان عمر را سپری کرده اند. اما آنها از این فراز و نشیب ها آموخته اند که این رسم و آئین برای همیشه و